

تأملی کوتاه در مقایسه

هستی‌شناسی ابن سینا و شیخ اشراق

مهدی یعقوبی رافی



مقدمه:

اگر فلسفه را به سه بخش کلی هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی تقسیم کنیم معروف‌ترین و مهم‌ترین بخش فلسفه همان هستی‌شناسی خواهد بود و امور عامه فلسفه که کلید فهم تمامی مباحث و امهات مسائل و اندیشه‌های فلسفی به شمار می‌رود در موضوع هستی‌شناسی مطرح شده‌اند.

در حقیقت هستی‌شناسی مهم‌ترین دغدغه فکری فیلسوف و عارف مسلمان است و به تعبیر پروفیسور لیمن: «معمولاً نظرات هستی‌شناسی فلاسفه جنبه‌های قاطع نظام‌های کلی فلسفی آنها است.»

ابن سینا به یک معنی مؤسس هستی‌شناسی است البته مباحث قبل از وی مطرح گردیده‌اند ولی انسجام و تنظیم این مباحث از سوی وی بوده‌است. در این تحقیق مختصر تلاش شده است چند مورد از نکات برجسته هستی‌شناسی ابن سینا با نظرات شیخ اشراق مقایسه گردد. و البته در بسیاری موارد تنها به ذکر تفاوت بسنده شده و دلائل چندان مورد بررسی قرار نگرفته‌اند.

مقایسه منش فکری ابن سینا و شیخ اشراق:

آنچه در برخورد ابتدایی با فلسفه مشاء و اشراق جلوه ویژه‌ای دارد تقابل دو اندیشه عقل‌گرایی و شهود و تجربه عرفانی است یعنی ابن سینا به عنوان یک فیلسوف تمام عیار مشائی تنها به استدلال عقلانی توجه دارد و شیخ اشراق نیز به عنوان نماینده مکتب اشراقی به کشف و شهود متمایل است. ولی اگر چه ابن سینا به عقل‌گرایی توجه ویژه‌ای دارد ولی منزلت وی در بحث‌های عرفانی نباید پوشیده بماند.

ابن سینا نخستین کسی است که عرفان را فلسفی کرد و امکان فلسفی عرفان را به بهترین وجهی نشان داد به گونه‌ای که فخر رازی که جرح کننده ابن سینا است در بحث‌های عرفانی او را موفق می‌داند. وی حتی با بعضی از عرفا ملاقات‌هایی داشته است مانند ملاقات با ابوسعید ابوالخیر. از نظر وی عرفان نوع خاصی از معرفت است که غیر عقلی است، هر چند عقلی نیست. عرفان از راه استدلال حاصل نمی‌شود ولی ضد استدلال هم نیست، بلکه با برهان قابل تأیید است.

ابن سینا حتی هنگامی که مشغول نوشتن کتاب اشارات و تنبیهات خود بوده است در اندیشه طرح یک حکمت غیر مشایی بوده است. او حتی کتابی بنام «حکمت المشرقیه» دارد که البته از بین رفته است و ما دقیقاً از طرح فلسفی او مطلع نیستیم ولی با توجه به دیگر آثارش، برخی مراد ابن سینا را از مشرق همان معنایی می‌دانند که شیخ اشراق فهمیده است یعنی عالم وجود، شرقی دارد که عالم نور است و غربی دارد که عالم ماده است.

ابن سینا هر چه به پایان عمر خود نزدیک می‌شد تفکر اشراقی در او قوت می‌گرفت، عناصر عرفان اسلامی وی در کتاب اشارات بحث‌هایی درباره عرفان اشراقی است. و «رسالة الطیر» وی جنبه عرفانی و اشراقی دارد. با این وجود تقسیمات ابن سینا از عالم وجود، مباحث معرفت شناسی و براهین دقیق او در مقایسه با دقیق‌ترین فیلسوفان تحلیلی بگونه‌ای است که از بزرگ‌ترین آنان به شمار می‌آید. بیان او بیانی ریاضی است یعنی مسائل فلسفی را بگونه‌ای تحلیل می‌کند که گویی می‌خواهد یک مسئله ریاضی را حل کند.

از سوی دیگر شیخ شهاب‌الدین سهروردی نیز به ترکیب کامل تجربه عرفانی و تفکر تحلیلی در یک ساختمان فکری فلسفه، به اسلوب منطقی و منظم نائل آمد. وی خود این ارتباط اساسی متقابل را میان تجربه عرفانی و استدلال منطقی به عنوان اساسی‌ترین اصل عرفان و فلسفه تحت قاعده نظم درآورد. بنابراین از دیدگاه سهروردی استدلال و برهان توأم

با شهود و تأمل ذهنی نقش اساسی در فلسفه دارد. سهروردی به دین خود نسبت به بوعلی، اذعان دارد ولی می‌گوید ابن سینا نتوانسته است طرح مورد نظر خود یعنی ادراک همخوانی و همسازی میان فلسفه و تجربه عارفانه را، به سرانجام نیکو رساند.

نتیجه آنکه بندرت می‌توان فیلسوفی اشراقی یافت که از جهاتی پیرو ابن سینا نباشد همچنانکه به دشواری می‌توان فیلسوفی بوعلی سینایی جست که اندیشه‌اش کاملاً مشایی و برکنار از هر ساحت فکری دیگری باشد. ابن سینا را می‌توان، مؤسس هستی‌شناسی نامید زیرا قبل از او این علم به صورت پراکنده وجود داشت در آثار فیلسوفانی مانند ارسطو اگرچه موضوع مابعدالطبیعه یا الهیات، موجود بما هو موجود معرفی می‌شود ولی بحث‌های وی پراکنده است و ابن سینا علاوه بر ارائه تفسیری از هستی‌شناسی ارسطو، مطالبی را نیز ابداع کرده است ابن سینا نخستین بار هستی‌شناسی را به صورت علمی درآورد که ما امروزه آن را به علم ontology تعبیر می‌کنیم وی نخستین بار الهیات بمعنی‌الاعم را از الهیات به معنی-الاخص جدا می‌کند و موجود بما هو موجود را موضوع علم الهیات معرفی می‌کند (بالمعنی-الاعم) و این از نوآوری‌های فلسفی ابن سینا می‌باشد.

بدهات مفهوم وجود: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

ابن سینا بحث خود را درباره وجود در کتاب «الشفاء، الهیات، کتاب ۱» با این گفتار آغاز می‌کند که وجود یکی از مفاهیم اولی یا اساسی است. یعنی در قلمرو مفاهیم مفاهیمی وجود دارد که به عنوان مفاهیم بنیادی بکار می‌روند و تصورات وجود و وحدت (واحد) مبادی و خاستگاه‌هایی هستند که بقیه مفاهیم ما که درباره واقعیت بکار می‌روند بر آنها مبتنی‌اند. البته «بدهات» مورد بحث تنها در مرتبه «مفهوم» (تصور) است؛ نه اینکه خود حقیقت «وجود» بدیهی و تماماً برای ذهن آدمی آشکار باشد. حقیقت وجود خود را برای ذهن آدمی فقط در مرتبه فوق شعور و وجدان آشکار می‌سازد.

شیخ اشراق در اولین گام خود برای نوآوری در فلسفه‌اش، فلسفه خود را با نور شروع می‌کند یعنی مابعدالطبیعه خود را به جای وجود با نور آغاز می‌کند آنگاه نور را همانند وجود بدیهی و بی‌نیاز از تعریف می‌شمارد البته استدلال شیخ اشراق بر بدهات نور با استدلال فلاسفه بر بدهات وجود متفاوت است. شیخ اشراق درباره بدهات و بی‌نیازی نور از تعریف چنین می‌گوید:

«اگر در جهان هستی چیزی باشد که نیازی به تعریف و شرح آن نباشد (به ناچار) باید خود ظاهر بالذات باشد و در عالم وجود چیزی اظهر و روشن‌تر از نور نیست پس به ناچار چیزی از نور بی‌نیازتر از تعریف نیست.»^(۱)

ابن سینا در رابطه با بدهات و بی‌نیازی وجود از تعریف گفته است «لأنه مبدأ أوّل لكلّ شرح»^(۲) یعنی هر چیزی را با وجود باید تعریف کرد بنابراین دیگر نمی‌شود وجود را با چیزی تعریف کرد.

تمایز وجود و ماهیت:

ابتکار فلسفی دیگر ابن‌سینا، تمایز وجود و ماهیت است که آن را دقیق مطرح کرده است و شالوده هستی‌شناسی خود قرار داده است. این تقسیم فلسفه در آثار فارابی نیز وجود دارد ولی او آن را مبنای تفکر فلسفی خود قرار نداده است. فرق بین «ماهیت» و «وجود» بدون تردید از اساسی‌ترین آراء و عقاید فلسفی در تفکر اسلامی است و بدون اغراق نخستین گام در تفکر وجودشناسی مابعدالطبیعی در میان مسلمین است و بنیادی را فراهم می‌آورد که تمام ساختمان مابعدالطبیعه اسلامی بر آن استوار شده باشد.

زیادت وجود بر ماهیت:

زیادت وجود بر ماهیت در فلسفه ابن‌سینا بیانگر این نکته است که وجود و ماهیت یک شیء در خارج یکی است ولی در علم ذهن از یکدیگر جدا می‌شوند حال جای طرح این بحث

است که ابن‌سینا طرفدار اصالت وجود است و یا اصالت ماهیت؟ البته ذکر این نکته ضروری است که مسأله اصالت وجود یا اصالت ماهیت بعد از میرداماد مطرح می‌شود یعنی ابتداءً میرداماد آن را مطرح و به تبع او ملاصدرا به بحث در آن پرداخت ولی از توجه به بحث‌هایی که او در فلسفه مطرح کرده است می‌توان پی‌برد که او به کدام نظریه قائل است. غالباً ادعا شده است که مابعدالطبیعه ابن‌سینا مبتنی بر «اصالت ماهیت» است. (۳) این نظر را می‌توان به سبب بدفهمی ساختمان بنیاد فکری او دانست بدفهمی‌ای که نه تنها در غرب بلکه در شرق نیز کثیرالوقوع است، زیرا مسلماً ابن‌سینا اصالت وجودی است.

اگر چه شیخ‌الرئیس درباره اصالت وجود و اعتباری بودن ماهیت به صراحت سخن نگفته است ولی از آنچه او درباره اصالت وجود و تفاوت میان علل وجود و علل ماهیت ابراز داشته می‌توان دریافت که از اصالت وجود دفاع می‌کند و ماهیت را نیز امری اعتباری به شمار می‌آورد. از دیگر مؤیداتی که اصالت‌الوجودی بودن ابن‌سینا را به اثبات می‌رساند اینکه وی جعل را مربوط به وجود می‌داند و ماهیت را مجعول نمی‌داند و لزوماً کسی که به جعل در وجود قائل شد، اصالت وجودی است. در هر چیزی از لحاظ هستی‌شناسی یک اصل دوجنبه‌ای هست یعنی هر یک از چیزهایی که ما در جهان با آن روبرو هستیم مرکب از ماهیت و وجود است. در تفکر اسلامی نخستین بار فارابی صریحاً و به صورت قطعی به رأی تمایز بین ماهیت و وجود معتقد بود.

حال سخنان ابن‌سینا به ما چنین تعلیم می‌دهد که در مقایسه وجود با ماهیت، وجود جزء سازمان بخش ماهیت نیست و در ترکیب جوهری هیچ ماهیتی، وجود دخالت بنیادی ندارد بلکه وجود تنها یک پدیده الحاقی و اضافی به ماهیت است که ماهیت را از تاریکی عدم به عرصه ظهور می‌آورد. اصطلاح فلسفی این سطور، عروض وجود بر ماهیت است که حاجی سبزواری در منظومه خود این نظریه را بدینگونه بازتابی کرده است:

«انَّ الوجودَ عارضُ الماهيةِ تصوّراً واتّحدا هوية»

شیخ اشراق گرایش به اصالت ماهیت دارد (چنانچه در ادامه مطرح خواهد شد) و بنابراین اشکال تسلسل نامتناهی را در «اتصاف» به وجود لازم می‌داند.

اصالت وجود و اعتباری بودن ماهیت

دیگر آنکه وی قائل به اشتراک معنوی وجود است. بنابراین تشکیک در وجود را پذیرفته لذا حتماً اصالت وجودی است حال از طرف دیگر قول اصالت ماهیت به شیخ اشراق منتسب است. ولی آنچه مسلم است اینکه در میان طرفداران قول به اصالت ماهیت، کسی را نمی‌یابیم که برهان وی برای اثبات مدعا قوی‌تر و روشن‌تر از سخن سهروردی باشد.

سهروردی برای اثبات اعتباری بودن وجود، دلیلی آورده که همواره در میان منکران اصالت وجود، مطرح بوده است. عمده دلیل وی که به عنوان یک قاعده کلی حرف خوبی هست این است که «كُلُّ ما لَزِمَ من تَحَقُّقِهِ تَكْرَرُهُ فَهُوَ اعتباری» یعنی هر چیزی که لازمه حقیقت داشتنش مکرر شدن خودش باشد آن امر اعتباری است پس وجود اگر امری حقیقی باشد لازم می‌آید مکرر شود و غیر متناهی. پاسخ این مطلب در عبارتی کوتاه آنکه وجود، موجود است بذاته نه به وجود شیء دیگر لذا لازم نمی‌آید که وجود موجود، وجودهای دیگری داشته باشد. بنابراین از جمله موارد اختلاف نظر دو مکتب، اختلاف در اصالت ماهیت و وجود است که مشائین و ابن‌سینا وجود را اصل و ماهیت را اعتباری می‌دانند در حالیکه اشراقیون ماهیت را اصیل و وجود را اعتباری می‌دانند.

اموری دیگر از مباحث هستی‌شناسی:

یکی دیگر از موارد اختلاف مشاء و اشراق، مسأله وحدت و کثرت وجود است مشائین و ابن‌سینا موجودات را حقایق متباینه می‌دانند که هیچ‌گونه اشتراکی بین آنها وجود ندارد در حالی که اشراقیون و سهروردی قائل به وحدت و کثرت موجودند ولی وحدت در کثرت و نیز

کثرت در وحدت برای وجود قائل نیستند. که در این مسأله ملاصدرا قول اشراقیون را پذیرفته است.

از دیگر موارد اختلاف مسأله انواع امتیاز موجودات از یکدیگر است. مشائین امتیاز در وجود را یا به تمام ذات می‌دانند مانند امتیاز جواهر عالیه (مقولات عشر) و یا به جزء ذات مانند امتیاز انواع یک جنس و یا امتیاز را به عوارض می‌دانند مانند تمایز اشخاص یک نوع از یکدیگر. ولی اشراقیون امتیازی دیگر را نیز پذیرفته و به جمع بالا افزوده‌اند و آن امتیاز به نقص و کمال و شدت و ضعف است یعنی امتیاز وجودات در مراتب طولیه را به نقص و کمال و شدت و ضعف می‌دانند ولی امتیاز در مراتب عرضیه وجودات را در اضافه وجود به ماهیت می‌دانند. در این مسأله نیز صدرالمتهلین از اشراقیون تبعیت نموده است و آن را به دلائلی متقن اثبات نموده است.

وجود باری تعالی:

مسأله وجود حق تعالی را معمولاً در دو جا مطرح می‌کنند، به اعتبار بحث وجود و عدم و ماهیت در امور عامه بحث می‌شود و به اعتبار ملحق بودن به مسائل مربوط به واجب‌الوجود، در الهیات بالمعنی‌الاصح نیز بحث می‌شود. ابن‌سینا قائل به نفی ماهیت از واجب تعالی می‌باشد این قول را حاجی سبزواری به شکلی زیبا بیان کرده است:

«والحقُّ ماهیته أئینه إذ مقتضى العروض معلولئته»

یعنی وجود واجب تعالی عین ماهیتش است. ولی شیخ اشراق (۴) می‌گوید: این نظریه حکمای مشایی درباره نورالانوار که می‌گوید او مجرد وجود یا وجود مجرد است نادرست است نقودی بر آنها از این قرار است:

با دقت در ماده به نظر می‌رسد که ماده هم باید اینگونه باشد یعنی ماده هم باید نفس وجود و خود آن باشد، زیرا ماده شیء ما، وجوداً و جوهرماً است، یعنی بدون هر قید و شرط و

حدی است، نه از خود تعین دارد و نه تحصیل و نه هیچ امر دیگری، پس باید همچون واجب تعالی، مجرد و بسیط باشد در نتیجه باید همچون واجب تعالی، هم مدرک ذات خود باشد هم مدرک ذات و صفات دیگران.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع و ماخذ:

- ۱- حکمة الاشراق، شیخ شهاب الدین سهروردی، ترجمه و شرح دکتر سید جعفر سجادی، ص ۱۹۷.
- ۲- «نجات»، اوایل بخش الهیات، ص ۲۰۰.
- ۳- در شرق برخی همچون علامه حائری مازندرانی در کتاب حکمت بوعلی، ابن سینا را یک اصالت ماهیتی صرف می‌داند، و در غرب نیز برخی از قبیل «اتین ژیلسون»، اصالت ماهیت را به ابن سینا منسوب می‌کند و آن را در مقابل فلسفه «اصالت وجودی» توماس آکوئیناس قرار می‌دهد.
- ۴- حکمة الاشراق، شیخ شهاب الدین سهروردی.
- ۵- حدیث اندیشه، دکتر عبدالله نصری.
- ۶- شرح مبسوط منظومه، مرتضی مطهری، ج ۱.
- ۷- نیایش فیلسوف، غلامحسین ابراهیمی دینانی.
- ۸- بنیاد حکمت سبزواری، پروفیسور ایزوتسو، ترجمه دکتر مجتبی.